

بحث ما در حق نفس انسان بر خودش بود؛ حق الانسان علی نفسه. گفتیم برای اینکه ما این حق را بشناسیم، باید نفس انسانی را بشناسیم؛ شناخت نفس انسانی متوقف بر شناخت غایت خلقت انسان است، و شناخت غایت خلقت انسان متوقف بر معرفت کمال انسانی است. لذا دو پرسش اساسی در اینجا وجود دارد: ۱. اینکه کمال انسانی در چیست؟ البته به این سؤال در جلسات گذشته پاسخ دادیم. ۲. چگونه می توان به این کمال رسید؟

### راه رسیدن به کمال انسانی

راه رسیدن به کمال انسانی مقوم به سه رکن است؛ یک مثلی که اضلاع سه گانه آن باید با هم باشند تا این راه را انسان طی کند. ۱. فطرت، ۲. نقشه راه، ۳. راهنما. این سه با هم اگر باشند می توانند کمال انسان را تضمین کنند. خلل در هر یک از این سه رکن انسان را از رسیدن به آن هدف و مقصد باز می دارد. یعنی خداوند متعال انسان را که خلق کرد، غایتی برای آن قرار داد و همه ابزارهای لازم برای وصول به آن مقصد را هم مهیا کرد.

### رکن اول: فطرت

اولین رکن، فطرت است: «فَطَرَتَ اللّٰهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»<sup>۱</sup> این فطرتی که خداوند انسان را بر آن خلق کرد فطرت کمال جویی است که از آن به فطرت مخموره تعبیر می کنند؛ همان فطرتی که در نهاد انسان قرار داده شده و مخمر در وجود انسان است. فطرت مخموره یک بُعد و جنبه اصلی دارد و یک جنبه تبعی. جنبه اصلی آن عشق به کمال و خیر است که نامش را فطرت اصلی می گذارند که عبارت از همان بایدها و امرها است. فطرت دیگر که تبعی است، فطرت تنفر از نقص و انزجار از شرّ و شقاوت است که نبایدها و نهی هاست. آن فطرتی که انسانها بر آن خلق شده اند، این است؛ عشق به کمال مطلق و خیر؛ نفرت از نقص و انزجار از شر. یکی از این فطرتها اصلی است و به تبع عشق به کمال مطلق، تنفر از نقص و انزجار از شر در وجود انسان قرار داده شده است.

منتهی این فطرت مادامی که وارد در عالم طبیعت نشده و انس با طبیعت پیدا نکرده، مشکلی برایش پیش نمی آید؛ ولی وقتی به عالم طبیعت هبوط می کند، این باعث می شود که این فطرت محجوب به حجاب طبیعت است. این فطرت در عالم طبیعت تبدیل می شود به فطرت محجوبه. پس کأن فطرت مخموره بر دو قسم است؛ یکی فطرت مخموره غیر محجوبه است و این وقتی است که با عالم طبیعت و ماده مانوس نشده است؛ ولی وقتی که در طبیعت قرار می گیرد، با حجاب طبیعت محجوب می شود، آن وقت اتفاقی که می افتد این است که این فطرت به واسطه انس با طبیعت در تطبیق اشتباه می کند و برایش توهم پیش می آید. والا این کمال جویی و میل به کمال مطلق، تنفر و انزجار از نقص را همه انسانها در این عالم دارند. شما هیچ کسی را پیدا نمی کنید که از کمال بدش بیاید؛ آن کسی که به دنبال ثروت بی پایان است، او هم دنبال کمال است ولی کمال مطلق را در ثروت می بیند. یک کسی کمال مطلق را در قدرت، دیگری در شهرت و یکی در شهوت می بیند. حجاب طبیعت و انس انسان با آنچه که پیرامون او وجود دارد و آنچه که می بیند و برایش محسوس است، باعث می شود در تطبیق آن کمال با این امور اشتباه کند و اینها را کمال مطلق می پندارد. به قول امام(ره) که می فرمود آقای رئیس جمهور امریکا هم با اینکه

۱. سوره روم، آیه ۳۰.

خودش نمی‌فهمد، دنبال خداست؛ او دنبال کمال مطلق است و کمال مطلق را در قدرت برتر و مطلق در این عالم می‌بیند، منتهی فکر می‌کند که این همان کمال مطلق است، در حالی که اشتباه او همین‌جا است. این اشتباهاتی که برای انسان پیش می‌آید، بخش عمده آن به خاطر واقع شدن در عالم طبیعت است و یک بخشی از آن هم تربیت نادرست است. اگر انسان در عالم طبیعت آنطور که باید و شاید تحت تربیت قرار نگیرد و رشد نکند، روز به روز بر این اشتباه او افزوده می‌شود و عمق پیدا می‌کند. یعنی سراغ چیزهایی می‌رود که فکر می‌کند کمال هستند، در حالی که کمال نیستند. با اینکه تنفر و انزجار از نقص و شر دارد، اما در تطبیق اشتباه می‌کند؛ اموری را که شر هستند بر خودش هموار می‌کند، در حالی که فکر می‌کند کمال است. همه مشکلات بشر ناشی از این اشتباهی است که در تطبیق می‌کند، والا فطرت اصلی انسان، میل به کمال مطلق است و فطرت تبعی انسان، تنفر از نقص و انزجار از شر است، همه این را دارند؛ بدترین آدم‌ها هم این فطرت را دارند، منتهی از آنچه که باید برای تشخیص اشتباه داشته باشند دور می‌شوند.

رکن دوم: نقشه راه (دین)

اینجا نقش دین اهمیت خودش را آشکار می‌کند. یعنی در عالم ماده و طبیعت به واسطه همین حجابی که برای انسان در عالم طبیعت پیش می‌آید و انسی که در عالم ماده برای او حاصل می‌شود، نیاز به تربیت دارد، نیاز به نقشه راه دارد، نیاز به ترسیم چگونگی زندگی کردن در این عالم دارد تا گرفتار آن اشتباه در تطبیق نشود. اینجاست که به او می‌گویند مواظب باش که گرفتار چه چیزی نشوی، چه چیزی رهن است و چه چیزی رهن نیست. تمام حرکات و سکانات انسان در یک چهارچوب قرار می‌گیرد و ضابطه‌مند می‌شود و هشدار داده می‌شود که راه این است و بقیه بیراهه است. این کارها تو را به بیراهه می‌برد و این کارها تو را در راه نگه می‌دارد. نه فقط کارها و افعال، این حالات تو را به بیراهه می‌برد، این حالات تو را در راه نگه می‌دارد. می‌گوید اگر تابع شهوت شوی به بیراهه رفته‌ای؛ مراقب باش تا در دام شهوت نیفتی، در دام غضب نیفتی، در دام وهم گرفتار نشوی. هم کردار، هم گفتار و هم پندار انسان؛ هم کارها و هم حالات نفسانی و هم باورهای ذهنی، به همه اینها جهت می‌دهد. اینکه دین در دایره اخلاق و اعتقادات و احکام برنامه دارد و راه‌ورسم زندگی را تعیین می‌کند، اینها همه برای این است که انسان آن فطرت اصلی و تبعی خودش را درست به کار بگیرد و آن سرمایه را در مسیر خودش قرار دهد. در واقع دین یک نقشه راه است و برای این است که انسان در این مسیر اشتباه در تطبیق نکند؛ جنس بدلی او را به عنوان یک جنس اصلی به سمت خودش جذب نکند.

رکن سوم: راهنما (انسان کامل)

این هم به تنهایی کافی نیست؛ علاوه بر نقشه راه، نیاز به راهنما و هادی هم دارد. انسان کامل کسی است که آن سرمایه را به نحو احسن با این نقشه راه به کار گرفته و این راه را پیموده و به مقصد رسیده و این تابلوی زندگی انسان است. ائمه معصومین (ع) و انبیا هادیان و راهنمایانی هستند که انسان را در این مسیر راهنمایی می‌کنند. نقشه راه به تنهایی کافی نیست؛ کسی بگوید قطب‌نما در وجود من هست و یک قطب‌نما هم در بیرون به من داده‌اند و من خودم این مسیر را می‌روم؛ اگر این چنین بود قطعاً نیازی به ارسال رسل و اینکه انبیا را بفرستند تا این نقشه را تبیین کنند نبود؛ این نقشه نیاز به تبیین دارد و این نقشه باید در وجود یکی تجسم پیدا کند و یک نمونه عینی در برابر دیدگان بشر قرار بگیرد که مقصد خودش را بشناسد؛ والا

یک مقصد مبهمی بود که نمی‌دانست سرانجامش چه می‌شود. اگر دین در وجود یک انسان پیاده نشده بود و اگر دینداری در وجود یک انسان مادی در این دنیا تجسم پیدا نکرده بود، انسان گمگشته با فطرت محجوبه‌اش که به شدت در حجاب دنیا گرفتار است، چه تصویری از انسان ایده‌آل و متعالی داشت و به کدام سمت و سو می‌خواست حرکت کند؟!

من در حدی که ارتباط این سه ضلع را بیان کنم، عرض می‌کنم و در مقام بیان فلسفه وجودی انسان کامل نیستم. می‌خواهم عرض کنم که این سه رکن راه رسیدن انسان به کمال انسانی است و لاغیر. هیچ راه دیگری هم وجود ندارد. انسان باید فطرت را از زنگارها پاک کند؛ توجه به نور فطرت خود بکند؛ به ندای فطرت خود و به دعوت آن اهمیت بدهد. وجدان یک شعبه‌ای از فطرت انسان است؛ آنجایی که وجدان انسان آدم را به خاطر یک کاری سرزنش می‌کند، انسان به آن صدا گوش بدهد. پس رکن اول فطرت آدمی است.

رکن دوم، تقید به آداب شریعت و پایبندی به معارف حقه الهیه، آگاهی و دانایی و تطهیر و تزکیه نفس است. تقید به آداب و عبادات، تزکیه باطنی و تطهیر باطن، تزکیه نفس، پاک کردن خویشتن از رذایل اخلاقی مثل کبر و حسد و غرور. و معرفت؛ هر چه دایره معرفت انسان بیشتر شود، امکان وصول بیشتر است.

رکن سوم، پیروی و توجه به هادی و راهنما و انسان کامل است که در زمان حاضر وجود مقدس ولی عصر حجة‌بن‌الحسن العسکری(ع) است. اینکه او محور و قطب است و قطب‌نما به دست اوست و باید به این وجود شریف توجه کرد به عنوان هادی و راهنما. گاهی می‌بینیم یک کسی تمام عمر، هدفش را این قرار می‌دهد که من امام زمان(ع) را ببینم؛ این خیلی خوب است، ولی مهم‌تر از دیدن امام زمان(ع) این است که او هادی و راهنما باشد و ما پیرو باشیم، و این راه و رسم دارد. به هر حال راه رسیدن به کمال انسانی این سه رکن است و این سه مسأله حتماً باید مورد توجه قرار بگیرد تا آن حقّ نفس انسان ادا شود.

«والحمد لله رب العالمین»